

تفسیر

سوره مبارکه حمد

(۸)

در نظر داشتیم که در این شماره وارد تفسیر آیه **ایک نعبد و ایک نستعین** بشوم ولی چون عصری که مادر آن زندگی می‌کنیم عصره معروف به عصر اتم شده و تمام عقول و افکار و احساسات بشری را متوجه اسرار و آثار ماده نموده است و این ترقی هر قدر که از لحاظ علمی قابل تمجید و تحسین است ، بهمان مقداریا بیشتر لطمه بمعنویات و اخلاقیات جامعه انسانی وارد ساخته و این خود زندگی مادی بشری را تلخ و ناگوار نموده است تا چه رسد بحیات جاودانی .

لذا از این فرصت که رشته تفسیر سوره مبارکه حمد بکلمه **یوم الدین** و یعنی روز جزاء رسیده است استفاده نموده شمه‌ای از براهین معاد را بخواست خداوند متعال و بهدایت باری تعالی برشته تحریر می‌آورم

مرحوم صدر المتألهین قدس الله سره که او را فیلسوف شرق لقب داده اند در کتاب **هبد و معاد** خود میفرماید : «بر کسی پوشیده و پنهان نیست که ریشه اصلی شبهه و تردید در قیام رستاخیز این است که تصور میشود نفس انسانی و روح بشری از عوارض و شئون همین بدن است و همینکه این بدن فاسد شد و از بین رفت دیگر نفسی وجود ندارد که خود بخود یا باتعلق ببدن مثالی ، یا باتعلق باجزاء همین بدن پوسیده ، مورد ثواب و عقاب قرار گیرد. لذا باید ریشه این شبهه را از زمین اوهام و افکار قلع و قمع نمود تا آنکه اقرار بشوایب و عقاب آسان گردد .»

بنا بر گفته این مرد حکیم ما در این مقالات تاحدی که شایسته حال خوانندگان است بخواست خداوند روشن خواهیم کرد که : جان آدمی و نفس انسانی مربوط ببدن نیست و فساد بدن تأثیر در فساد و فناء نفس ندارد . شواهد این موضوع از اینقرار است :

(۱) نفس انسانی ادراک میکند که فی المثل هر فرد انسان دارای نیروی عقل است ، یا هر فردی از افراد حیوان دارای حیات و حرکت است ، یا هر جسمی دارای طول و عرض و عمق یا ارتفاع است و آنچه را از این امور ادراک میکند منحصر بزمان حال یا گذشته یا آینده نیست و نیز منحصر با فردی که موجود شده یا می شوند نمی باشد بلکه آنچه را میفهمد و درک میکند و بدان جزم دارد این است که : هر فردی از انسان که موجود بشود دارای نیروی عقل است یعنی اگر دنیا تمام شود و اصلاً انسانی هم موجود نباشد باز ادراک میکند که (بر فرض وجود) دارای عقل خواهد بود پس آنچه را که ادراک میکند ، غیر منتهای و بی پایان است و چون بدیهی است که جسم و بدن منتهای است بنا بر این نمیتواند روح انسان که دارای نیروی ادراک نامتناهی است جسم یا از متعلقات جسم باشد مانند سفیدی یا سیاهی ، برای اینکه جسم که منتهای است نمیتواند دارای اثر و صفت غیر منتهای باشد .

(۲) کسانی که از اول عمر اشتغال بنحیصیل کمالات داشته و دارای ملکات علمی یا صنعتی بسیار قوی و نیرومند می شوند یا آنکه باریاضات اخلاقی ملکات شایسته ای پیدا میکنند ، مشاهده میشود که در اواخر زندگی خود ، از جهات مزاجی و امور مربوط ببدن بسیار ضعیف و ناتوان می شوند ولی مغز علمی قوی یا روح اخلاقی کاملی دارند و بدرجات زیادی از لحاظ قدرت تفکر یا استحکام نفسانی نسبت به هنگام جوانی نیرومندتر و قوی ترند این خود دلیل روشنی است که نیروی تفکر و ادراک از پیرایه های بدن نیست که در صورت ناتوان شدن بدن آن نیز بهمان نسبت ناتوان شود و با با نابودی آن نابود گردد .

(۳) روح انسانی و نفس بشری ، در عین اینکه مثلاً تصور سیاهی یک موجودی را میکند توانائی دارد در همان حال ، تصور سفیدی همان موجود را نیز بنماید

و یا هنگامیکه وجود یک موضوعی را درک میکند می تواند عدم آن را تصور نماید و از این جهت است که نفس انسانی جزم میکند و حکم قطعی صادر میکند که اجتماع سفیدی و سیاهی در سطح واحد ممنوع است و یا حکم میکند که یک چیز نمی تواند در همان هنگام که موجود است محکوم به نیستی و فنا باشد ، و البته تصور آن دوضد یاد و نقیض را نموده است که حکم میکند با متناع اجتماع آن دو ، و الا هرگز نمیتوانست چنین حکمی را صادر نماید .

و همچنین در حالیکه ممکن است تمام قرآن را حافظ باشد و در ذهن داشته باشد نیز ممکن است فی المثل تمام شاهنامه فردوسی را حافظ باشد و این معنی محسوس هر بشری است که در نفس انسان جای قرآن و جای شاهنامه فردوسی مثلاً از هم جدا نیست و هیچ حس نمیکند که مثلاً قرآن طرف دست راست و شاهنامه طرف دست چپ است بلکه در عین اینکه تمام نفس حافظ شاهنامه است حافظ قرآن نیز می باشد . بدیهی است که تمام آنچه گفته شد ، با اینکه روح انسانی از عوارض بدن و محدود و محدود بدن باشد کاملاً منافات دارد .

(۴) اگر یک موجود بشری را پیش از آنکه مثلاً قرآن یا شاهنامه را حفظ کند تحت معاینه دقیق قرار دهیم و تمام الیاف مغز و قلب و اعصاب او را بادستگاه های دقیق و مجهز ببینیم و پس از آنکه قرآن یا شاهنامه را فی المثل حفظ کرد باز ثانیاً تمام اعضاء و جوارح مغزی و قلبی و غیره او را مشاهده کنیم قطعاً هیچ تغییری در او مشاهده نمیکنیم و لذا اگر یک فیلسوف متبجری را کالبد شکافی کنیم با یک بی سواد محض که از لحاظ استعداد با آن فیلسوف نزدیک و متمشابه باشد هیچ فرقی نخواهد داشت .

این جا است که پرسش می شود آیا شاهنامه فردوسی نسبت بکسی که آن را از بر کرده است ، موجود است یا معدوم ؟ کسی نمی تواند بگوید معدوم است ، زیرا باید در این صورت کسیکه تمام این کتاب را حافظ است با کسیکه حافظ نیست هیچ فرقی نداشته باشد و این مطلب بالضرورة باطل است . پس ناچار باید تصدیق نمود باینکه موجود است . در این صورت که موجود است ، آیا یک موجود مادی در جسم بشر بواسطه حفظ این کتاب ایجاد شده است ؟ این هم که مسلماً باطل است برای

اینکه دستگاه‌های معاینه کاملاً شهادت می‌دهد که هیچ گونه فرقی در جسم بشری پیدا نشده است .

پس ناچار باید اعتراف کرد که شاهنامه فردوسی در وجود کسی که او را حفظ کرده است موجود است بدون آنکه ماده و از عوارض ماده باشد . پس ناچار باید از شئون و پیرایه‌های روح بوده و وابسته بآن باشد، و هم چنین کسیکه بواسطه تحصیلات و تمرینات پیایی ، قدرت فنی خاصی را واجد باشد هیچ دستگاه و دارالنجزیه ای نمی‌تواند این قدرت را از سدولهای مغز یا اعصاب قلب او بیرون بیاورد و نشان بدهد و بگوید این است آن قدرت فنی ، مثل اینکه کسی نمی‌تواند شاهنامه فردوسی را از اعماق قلب و مغز بیرون بکشد و آنرا قاب گرفته بدیوار نصب کند ، با اینکه مسلماً قدرت فنی و آنچه محفوظ است از موجودات می‌باشد .

(۵) اگر صفتی بر یک موجود مادی عارض شود مانند اینکه آب را گرم نمایند و پس از آن سرد شود ، دو مرتبه گرم نخواهد شد مگر اینکه مجدداً سببی برای گرمی ایجاد شود ، زیرا گرم شدن آب بخودی خود محال است ، ولی نفس انسانی چنین نیست برای اینکه انسان یک موضوعی را در خاطر خود تصور میکند یا اینکه یک مطلب علمی را درک میکند ، پس از آن بواسطه پیش آمدی فراموش میکند سپس وقتی یادش می‌آید و بخودی خود مطلب را در یافت میکند . و این خاصیت از نظر دانشمندان از شواهد قطعیه بقاء و تجرد نفس انسانی است . زیرا همان نورانیت نفس است که پس از زوال معلومات ، ثانیاً معلومات گذشته را درک میکنند و موجود مادی هیچگاه دارای چنین نورانیتی نخواهد بود .

باقی شواهد تجرد نفس و اینکه ثبوت معاد هم موقوف بر مادی نبودن نفس نیست و علی‌ای حال ثابت است ، موکول بشماره‌های بعدی باشد انشاء الله تعالی

دانش در جوانی !

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : هر که در جوانی دانش آموزد ،
 بمانند نقش بر سنگ (ثابت و برقرار) میباشد .
 و کسی که در بزرگی (و پیری) در مقام فرا گرفتن دانش
 بر آید ، بمانند نقش بر آب میباشد .

(نوادر راوندی)